**باسمه تعالی**

[استدراک از مسأله 3: تصحیح روایت أشیم 1](#_Toc31740100)

[ادامه مسأله 12 2](#_Toc31740101)

**موضوع**: احکام اموات/دفن میّت/ مسائل

بسم الله الرّحمن الرّحیم 07/12/1395 – شنبه – ج 93

#### استدراک از مسأله 3: تصحیح روایت أشیم

در بحث قبل (مسأله 3) یک روایت از أحمد بن أشیم خواندیم؛ روایت در مورد ولد مسلمی بود که در بطن کافره است. و از قول مرحوم خوئی در معجم، نقل کردیم که أحمد ابن اشیم، توثیق ندارد. بعضی­ها ادّعا کرده­اند که در سند این روایت، اشتباه در نقل، رخ داده است. حال این اشتباه از جانب مرحوم شیخ طوسی یا ناسخین بعدی رخ داده است؛ که به جای علی بن أحمد بن اشیم، أحمد بن أشیم ضبط کرده­اند. اگر در سند این روایت، علی بن احمد بن اشیم باشد؛ با توجه به اینکه در اسناد کامل الزیارات قرار دارد، ممکن است بگویند روایتش معتبر است.

و لکن در ذهن ما نمی­شود به این اشتباه، اطمینان پیدا کرد؛ مرویٌ عنه، یونس است؛[[1]](#footnote-1) و آنی که در کتب اربعه از علی بن احمد عن یونس داریم، فقط یک روایت است. شاید هم احمد و هم پسرش علی، از یونس روایت کرده­اند؛ لذا مرویٌّ عنه، قرینه نیست که در سند این روایت، علی بن احمد است. اما از ناحیه راوی که أحمد بن محمد باشد؛ ایشان از علی بن احمد بن أشیم، هم روایت دارد. هم به عنوان احمد و هم احمد بن محمد و هم أحمد بن محمد بن خالد و هم احمد بن محمد بن عیسی، روایت دارد؛ که ممکن است بگوئیم این قرینه است بر اینکه علی بن أحمد است. و لکن این هم قرینه نیست. همانطور که احمد بن محمد، می­تواند از خود أحمد بن أشیم، روایت بکند؛ از علی بن احمد هم می­تواند روایت بکند. مضافاً که مرحوم شیخ طوسی می­گوید علی بن احمد بن اشیم، مجهول است؛ تنها چیزی که هست این است که در رجال کامل الزیارات است که ما نمی­توانیم آن را بپذیریم؛ وجه دیگر هم این است أحمد بن محمد بن عیسی که از اجلّاء است؛ یک روایت را از ایشان نقل کرده است؛ که ما نه می­توانیم از آن بگذریم و نه آن را بپذیریم. با این وصف که مرحوم شیخ طوسی می­گوید مجهول است. که این هم موجب ظنّ قویّ نخواهد شد.

اینکه ما گفتیم آن حکم، علی القاعده است؛ و مؤیّدش هم این روایت است؛ چه در سند این روایت، علی بن احمد بن اشیم باشد و چه احمد بن اشیم باشد؛ نمی­شود سند این روایت را درست کرد. مضافاً اینکه در سند، علی بن احمد باشد، از اصل ثابت نیست.

### ادامه مسأله 12

مرحوم سیّد فرمود یکی از اماکنی که دفن کردن در ان جایز نیست، دفن در مساجد است. یک وقت شخص که زمین را وقف می­کند، می­گوید منهای قبر من و عیالم، وقف است؛ که در این صورت، در عین موقوفه، به نحو اشاعه شریک می­شود؛ و بعد که متولّی جای قبر را مشخص می­کند، خصوص آنجا، ملک او می­شود. این مشکلی ندارد.

بحث منهای این جهت است، اصلاً داستان متولّی و واقف نیست. مرحوم سیّد فرموده جایز نیست؛ چون هر عملی که در عین موقوفه، انجام می­شود؛ هر گونه تصرّفی که در موقوفه می­شود؛ نباید با جهت وقف، تنافی داشته باشد. اینکه زمین را برای مسج وقف کرده است، یعنی مَعبَد و جایگاه عبادت باشد، و قبر کردن، با این جهت تنافی دارد. دو عنوان متضادّ هستند؛ در مسجد عبادت افضل است، و بین القبرین، و بر قبر، مکروه است. و تنافی با عنوان موقوف، یعنی تنافی با جهت وقف داشتن؛ و آن حاصل نشده است، پس تصرّف جایز نیست.

لا یقال: پس نباید درس گفتن در مسجد جایز نباشد؛ یا خوابیدن در مسجد و خرید و فروش کردن در مسجد جایز نباشد.

فإنّه یقال: در این موارد هم اگر دلیل بر جواز نداشته باشیم، می­گوئیم جایز نیست. لکن سیره بر اصل جواز است. امام (علیه السلام) و اصحاب أئمه ما در مساجد درس می­گفتند؛ و مسأله می­گفتند؛ و سیره مسلمین بر همین بوده در جائی که مزاحمت با نماز نداشته باشد، می­گفتند اینها جایز است. و به حکم سیره، می­گوئیم اینها جایز است. ولی در قبر کردن، سیره نداریم. عنوان مضادّ با مسجد، خلاف جهت وقف است؛ چه مزاحم باشد یا مزاحم نباشد.

مرحوم خوئی[[2]](#footnote-2) در خصوص مساجد گفته اگر زمین مسجد را زیاد بکَنند، مثلاً بیست متر یا سی متر، و میّت را در آن دفن بکنند؛ در این صورت مشکلی ندارد. چون در اینجا عرف نمی­گوید که بالا معبد است، و پائین قبر است. اینجا منافاتی با جهت وقف ندارد. منتهی فرمود فرض ندارد.

لا یقال: که همین جا هم تنافی دارد؛ چون روایت داریم که فرموده «أن المساجد مساجد من تخوم الأرض إلی عنان السماء». فانّه یقال: دلیل تخوم، مال کعبه است؛ و مسجد یک عنوان عرفی است.

در ادامه مرحوم سیّد فرموده دفن کردن در قبر میّتی دیگر هم جایز نیست. «كما لا يجوز الدفن في قبر الغير قبل اندراسه و ميته».

در اینکه می­توان در قبرهای قدیمی یک میّت دیگری را گذاشت یا نه؛ می­گویند اگر میّت أوّل مندرس شده است؛ به آن، مقبره نمی­گویند. و نبش چنین قبری هم نبش قبر نیست؛ مشکلی ندارد. و می­گویند بعد از گذشت سی سال، اندراس پیدا می­شود.

حال صحبت قبل از إندراس است؛ مرحوم سیّد فرموده جایز نیست. وجوهی را برای عدم جواز دفن میّت دیگر قبل از اندارس میّت أوّل ذکر کرده­اند.

وجه أوّل: اگر بخواهند یک میّت دیگر را در قبر میّت قبلی، دفن بکنند، لازمه آن نبش قبر میّت أوّل است. و نبش قبر هم جایز نیست.

از این وجه، جواب داده­اند که در همه جاها، نبش قبر لازم نمی­آید. بعض موارد خود به خود نبش شده است. یا اینکه اگر کسی از روی عصیان نبش کرد، و این حرام را مرتکب شد؛ می­توان این میّت را در کنار آن گذاشت یا نه، باید دلیل داشته باشیم.

وجه دوم: این کار، تصرّف در حقّ میّت است؛ مثل روایت نبوی که می­فرماید «من سبق إلی مکان فهو أحقّ بها»؛ و سیره هم بر همین است. و آن میّت أوّل که در آنجا دفن شده­ است، نسبت به آن مکان سبقت جسته است؛ لذا نمی­شود که میّتی دیگری را در آنجا گذاشت.

این وجه هم باطل است؛ چون معنای «من سبق إلی مکان فهو أحقّ»، این است که نمی­توان او را محروم کرد. و آن شخصی که سبقت جسته است، برای استیفاء، أحقّ است. و اینکه میّت دیگری در قبر میّت أوّل، گذاشته شود، مزاحمتی با استیفاء ندارد.

اگر قبول کنیم در صورتی که میّت را در قبر گذاشتند، یک حقّی پیدا کرد، (که فی الجمله لا یبعد)؛ ولی این موجب نمی­شود که گذاشتن میّت دیگر در کنار او، یا روی او، حرام باشد. چون مزاحمتی با استیفاء او ندارد. پس اینکه بعضی­ها گفته­اند از باب اینکه میّت اول أحقّ است، نمی­توان میّت دیگری را در قبرمیّت دیگر، دفن کرد؛ حرف نادرستی است. (بحث در قبرستان عمومی است؛ نه در جائی که قبر را می­خرند؛ که در این صورت، ملک غیر می­شود).

وجه سوم: وجه سوم روایت أسبق بن نباته است؛ که مهم همین وجه است. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) مَنْ حَدَّدَ قَبْراً أَوْ مَثَّلَ مِثَالًا فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْإِسْلَامِ».[[3]](#footnote-3) مرحوم خوئی می­گوید مشکله إسناد مرحوم شیخ طوسی به احمد بن محمد بن عیسی، حلّ شد.

تطبیق این روایت بر محل کلام این است که اگر یک میّتی را در کنار میّت قبلی بگذاریم، قبر آن را تجدید کرده­ایم.

اما بحث سندی این روایت: محمد بن سنان، علی المبنی است. و أبی الجاورد هم علی المبنی است؛ که قول ابی الجارود، معتبر است یا معتبر نیست. که بعید نیست بشود به آن اعتماد کرد. و لکن چون دلالت این روایت، مشکل دارد، بحث سندی مهم نیست.

اینکه بگوئیم من جدّد، شامل محل بحث بشود، مشکل است. الحق و الإنصاف این ربطی به محل بحث ما ندارد. مضافاً همانطور که خوئی[[4]](#footnote-4) فرموده که بعضی حدّد آورده­اند؛ بعضی هم حدّث آورده­اند؛ و معلوم نیست که کدام یک از اینها باشد. جدّد هم باشد، أجنبی از بحث ماست. جدّد این است که قبرش خراب شده باشد، و از اول آن را بسازیم. حدّد هم ربطی به بحث ما ندارد. حدّد اشاره به کار سنّی­هاست که آن زمانها یک قبر بزرگی درست می­کردند؛ بنائی به نحو تسنیمی درست می­کردند.

در وسائل الشیعه[[5]](#footnote-5) فرموده که از برقی نقل شده که جدث روایت کرده است. ممکن است این نقل، به درد محل بحث بخورد؛ زیرا جَدَث به معنای قبر است؛ و جدّث یعنی همان قبر را دوباره قبر قرار بدهد. عیبی ندارد که روی این معنی، کارش حرام باشد؛ ولی شاید اینکه فرموده حرام است، بخاطر این است که مستلزم نبش قبر است؛ و نبش قبر، حرام است؛ نه اینکه قرار دادن مرده در کنار او حرام باشد.

و جدّد هم با نبش قبر، محقّق می­شود. و از مرحوم مفید هم نقل شده که خدّد نقل کرده است. روایتی که چند جور ضبط شده است؛ دلالتی بر مدّعا ندارد. و نمی­توان با آن، لا یجوز مرحوم سیّد را درست کرد. و بعید است که چند روایت از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) صادر شده باشد؛ و در یکی جدّد، و در دیگری خدّد، و در سومی جدث، فرموده باشد.

شاید در ذهن مرحوم سیّد که فرموده «لا یجوز الدفن»؛ از این باب است که مستلزم نبش است. شاهدش این است که فرموده اگر مندرس شده است، جایز است. که در این صورت، کلام مرحوم سیّد، کلام متینی است. اما اینکه مجرّد گذاشتن در کنار او حرام باشد؛ بعید است.

لذا اگر از إبتداء یک قبری بکنند، و چند نفر را در آن قبر، دفن بکنند؛ دلیلی بر حرمتش نداریم. البته ممکن است کسی به صحیحه محمد بن حسن صفار، تمسّک بکند و بگوید در این صورت هم حرام است. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ (علیه السلام) أَ يَجُوزُ أَنْ يَجْعَلَ الْمَيِّتَيْنِ عَلَى جَنَازَةٍ وَاحِدَةٍ- فِي مَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَ قِلَّةِ النَّاسِ- وَ إِنْ كَانَ الْمَيِّتَانِ رَجُلًا وَ امْرَأَةً- يُحْمَلَانِ عَلَى سَرِيرٍ وَاحِدٍ وَ يُصَلَّى عَلَيْهِمَا- فَوَقَّعَ (علیه السلام) لَا يُحْمَلُ الرَّجُلُ مَعَ الْمَرْأَةِ عَلَى سَرِيرٍ وَاحِدٍ».[[6]](#footnote-6) در این روایت، سائل می­گوید از حضرت سؤال کردم در مواردی که تشییع کننده کم است، و ناچار هستیم که دو میّت را روی هم بگذاریم و آنها را حمل بکنیم؛ آیا این کار جایز است؟ سؤال دیگر اینکه آیا جایز است که مرد و زن را بر یک سریر قرار بدهیم و حمل بکنیم؟ حضرت در جواب فرمودند که زن و مرد ار بر یک سریر قرار ندهید. ممکن است کسی بگوید این روایت دلالت دارد که قرار دادن زن و مرد بر یک سریر حرام است؛ و اگر گذاشتن بر روی یک سریر، آنهم در مدت کم، حرام باشد؛ به طریق أولی، روی هم گذاشتن در قبر، حرام است.

و لکن این وجه، هم نادرست است. أوّلاً: روایت در خصوص رجل و إمرأة، نهی کرده است؛ و دو رجل را نمی­گیرد. ثانیاً: بالفرض بگوئیم فرقی بین مرد و زن، و دو مرد نمی­کند؛ می­گوئیم درست است که «لا یحمل» نهی است؛ ولی این نهی تنزیهی است. ما بارها گفته­ایم که بعضی چیزها هستند که در ارتکاز ما، ملاک لزومی ندارند. اگر میّت زن را روی میّت مرد بگذارند، با اینکه هر دو را کفن کرده­اند؛ و هیچ تماسی با هم ندارند، اینکه بگوئیم ملاک لزومی دارد، و حرام است؛ خلاف ارتکاز است. در زنده چون من وراء حجاب است، حرام نیست؛ اینکه در مرده بگوئیم حرام است، خلاف ارتکاز است. این ارتکاز سبب می­شود که «لا یحمل» را حمل بر کراهت بکنیم. خصوصاً که معنای علی سریر واحد، این است که در کنار هم بگذارند، که به همدیگر بچسبند؛ نه اینکه روی هم بگذارند. متعارف هم همین است که در کنار هم می­گذارند، نه اینکه روی هم بگذارند. که این جور گذاشتن، خیلی بعید است که حرام باشد.

اگر کسی بگوید کنار هم گذاشتن، به حکم این روایت، حرام است. ولی اینکه بگوئید به طریق أولی یا با إلغاء خصوصیّت، در قبر هم اگر کنار هم بگذاریم، حرام است؛ می­گوئیم ممکن است یک جهاتی در کار بوده است که حضرت در تشییع جنازه فرموده به این کیفیّت عمل بشود؛ مثلاً برای اینکه مردم بیشتری جنازه­ها را تشییع بکنند؛ و پیش همچنین در نزد مردم، دو میّت مجسّم بشود؛ ولی وقتی که تشییع تمام شد، و می­خواهیم در قبر، آنها را کنار هم بگذاریم، کنار هم گذاشتن، مشکلی نداشته باشد.

لذا مرحوم خوئی بر این کلام مرحوم سیّد که فرموده «كما لا يجوز الدفن في قبر الغير قبل اندراسه و ميته»، تعلیقه زده است. «فيه منع، بل الظاهر الجواز إذا كان القبر منبوشاً‌».[[7]](#footnote-7)

ما می­گوئیم بهتر است به این نحو تعلیقه زد، که «اذا استلزم نبش القبر»؛ که لعلّ ظاهر کلام مرحوم سیّد این است که همین را می­گوید.

1. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 205، باب 39، أبواب الدفن، ح 2. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَشْيَمَ عَنْ يُونُسَ قَالَ ...». [↑](#footnote-ref-1)
2. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 309 (نعم لو دفن في المسجد على نحو لا يصدق عليه عنوان القبر كما إذا دفن فيه بفرسخ من قعر الأرض لم يكن به بأس. و ما يقال من أن المساجد مساجد من تخوم الأرض إلى عنان السماء فهو مما لم يثبت بدليل، نعم ورد ذلك في الكعبة و أنها كذلك من تخوم الأرض إلى عنان السماء، إلّا أنه ضعيف، فهذا المعنى لم يثبت بدليل معتبر في البيت الحرام فضلًا عن المساجد). [↑](#footnote-ref-2)
3. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 208، باب 43، أبواب الدفن، ح 1. [↑](#footnote-ref-3)
4. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، صص: 312- 311 (و أمّا من حيث الدلالة فلأنه لم يثبت أن لفظ الرواية هل هو «جدد» أو «حدد» بمعنى جعل القبر كقبور العامّة محدّداً، أي مع التسنيم كما ورد في رواية سعد بن عبد اللّه. و عن المفيد (قدس سره) أنه «خدد» أي نبش، أو أنه «حدث» أي جعل القبر قبراً، و مع عدم ثبوت أن لفظة الرواية أي شي‌ء هي لا يمكن الاستدلال بها بوجه.

   على أن الحكم الوارد في الرواية أعني الخروج عن الإسلام لا يناسب شيئاً من هذه المعاني، لعدم احتمال أن يكون تجديد القبر أو غيره من المعاني المتقدمة موجباً للخروج عن الإسلام، أي كونه معصية بمثابة الكفر.

   و لا يبعد أن يقال: إن معنى «جدد» أحدث قبراً زائداً على القبور، بأن يكون كناية عن قتل شخص و إيجاد قبر له بسببه زائداً على القبور، فان قتل النفس المحترمة من المعاصي المغلظة، و هو يناسب الحكم بالخروج من الإسلام الوارد في الرواية). [↑](#footnote-ref-4)
5. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 209 (نَقَلَ الشَّيْخُ وَ غَيْرُهُ عَنِ الصَّفَّارِ أَنَّهُ رَوَاهُ جَدَّدَ بِالْجِيمِ. وَ أَنَّهُ قَالَ لَا يَجُوزُ تَجْدِيدُ الْقَبْرِ- وَ لَا تَطْيِينُ جَمِيعِهِ بَعْدَ مُرُورِ الْأَيَّامِ وَ بَعْدَ مَا طُيِّنَ- وَ لَكِنْ إِذَا مَاتَ مَيِّتٌ وَ طُيِّنَ قَبْرُهُ- فَجَائِزٌ أَنْ يُرَمَّ سَائِرُ الْقُبُورِ. وَ‌ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ رَوَاهُ حَدَّدَ بِالْحَاءِ غَيْرِ الْمُعْجَمَةِ. يَعْنِي بِهِ مَنْ سَنَّمَ قَبْراً. وَ‌ عَنِ الْبَرْقِيِّ أَنَّهُ رَوَاهُ- مَنْ جَدَّثَ قَبْراً بِالْجِيمِ وَ الثَّاءِ.

   وَ يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ مَعْنَاهُ أَنْ يَجْعَلَ الْقَبْرَ دَفْعَةً أُخْرَى قَبْراً لِإِنْسَانٍ لِأَنَّ الْجَدَثَ الْقَبْرُ وَ قَالَ الصَّدُوقُ إِنَّمَا هُوَ مَنْ جَدَّدَ بِالْجِيمِ وَ مَعْنَاهُ نَبَشَ قَبْراً وَ عَنِ الْمُفِيدِ أَنَّهُ خَدَّدَ بِالْخَاءِ الْمُعْجَمَةِ وَ الدَّالَيْنِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ» وَ الْخَدُّ هُوَ الشَّقُّ فَالنَّهْيُ تَنَاوَلَ شَقَّ الْقَبْرِ إِمَّا لِيُدْفَنَ فِيهِ أَوْ عَلَى جِهَةِ النَّبْشِ وَ لَا يَبْعُدُ صِحَّةُ الْجَمِيعِ وَ تَعَدُّدُ الرِّوَايَةِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ). [↑](#footnote-ref-5)
6. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 208، باب 42، أبواب الدفن، ح 1. [↑](#footnote-ref-6)
7. - العروة الوثقى مع التعليقات؛ ج‌1، ص: 348. [↑](#footnote-ref-7)